

زبان مادری و کیستی ملی

7. آن قبیله دیگر

قبیله گرایان را نباید تنها در میان جدایی خواهان سراغ گرفت. قبیله گرایی یک بیماری است که می تواند گریبانگیر هر کسی بشود. برای نمونه اگر کسی به بهانه نگاهبانی از یکپارچگی سرزمینی ایران چشم بر سرکوب حقوق شهروندی مردمان آن بریند، یک قبیله گرا است، چرا که برداشت او از "ملت" و "سرزمین" برخاسته از نگرگاه خاک و خون است و فرهنگ شهروندی را بیاد فراموشی میدهد. از اینگونه رفتارها و گفتارهای قبیله گرایانه بسیار می توان خواند و شنید. هم امروز و در سده بیست و یکم اگر از ده ایرانی بپرسید که آیا پیوندی میان سعیدی و سازمان ملل می شناسند، یا نه، شاید که نه تن از آنان بگویند بر سر در ساختمان سازمان ملل سروده «بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش زیک گوهرند» نشسته است، که از سعیدی است! این ولی تنها آغاز کار است. چندی پیش در بسیاری از سامانه های اینترنتی دو نامه چاپ شدند که گفته می شد از آن عمر و یزدگرد ساسانی اند (1). حتی روزنامه اینترنتی "ایران ما" نیز این نامه ها را در یکی از شماره های خود چاپ کرد و در همان زمان شگفتی مرا برانگیخت. در اینجا نیز گروه دیگری از قبیله گرایان با برساختن این دو نامه می خواستند از شکست ایرانیان در هزار و چهارصد سال پیش کین کشی کنند. افسوس برانگیزتر از خود نامه ها، نوشتار و واژه های بکار رفته در آنها بود، بویژه آنجا که شاهنشاه ساسانی بیکباره جایگاه خود را از یاد می برد و عمر را "مردک" می خواند و سخن از یکتاپرستی ایرانیان می زند! سازندگان این نامه ها که نشانی آنها را در موزه لندن می دهند، حتی اندکی نیز رنج کنکاش در نوشته های بازمانده از روزگار ساسانیان را بر خود هموار نکرده اند تا نوشته شان کمی با شیوه نگارش آن روزگاران همانندی داشته باشد. عمر نامه را برای "یزدگرد سوم" می نویسند، گویا او بخوبی از شمار شاهان ساسانی که یزدگرد نامیده می شدند آگاهی داشته و می دانسته که این پادشاه، سومین یزدگرد است. او همچنین می داند که پارسیان "سابقا بر نصف جهان حکم می راندند". پاسخ یزدگرد را ولی تنها می توان یک "رساله علمیه فی شاعران الاسلامیه" نامید. او درست به اندازه یک فقیه شریعتمدار از آئینهای دینی اسلام آگاهی دارد و آنها را برای عمر بر می شمارد. نوشته های از این دست در اینترنت و در کتابها فراوانند، در جایی که ما هنوز در واکاوی بخشهای بسیار پراچری از گذشته سرزمینمان وامانده ایم، بناگاه نامه هایی این چنینی سربرمی آورند و سخن از "پندنامه داریوش" و "وصیت نامه کوروش" می رود. دست یازیدن به چنین نامه هایی خود نشان آشکار قبیله گرایی است، چرا که نویسنده این نوشته ها نه بدنبال شناخت چهره راستین نیاگاننش و بازیابی ریشه های کیستی اش، که در پی یافتن دسآویزی برای بالیدن بر خود و نشان دادن برتری قبیله خود است. من به آوردن این چند نمونه بسنده می کنم و و اگر چه این نامه ها و نمونه های همانند آنها چندان بی ارزشند که به بررسی هر چند کوتاه نمی ارزند، خواستم بر سخن نوشته پیشینم پای فشرده باشم که "قبیله گرا" برای من یک ناسزا و دشنام و برای خوارشماری دیگران نیست و من به این پدیده به چشم یکی از ریشه دارترین بیماریهای مردمان خاورمیانه می نگرم و بر آنم که هر کسی بدان دچار تواند شد.

کسی که گذشته کشور ما را فراتر از هخامنشیان نمی بیند، یک قبیله گرا است، آنکه رنگارنگی فرهنگی و زبانی مردمان این سرزمین را درنمیابد، یک قبیله گرا است، کسی که بر تکررایی شدن این کشور پای می فشارد، یک قبیله گرا است. آنکه در گفتار و کردار و پندار خود چشم بر حقوق شهروندی می بندد، یک قبیله گرا است.

سخن را با رفتارهای این دسته از قبیله گرایان پی می گیرم. پس از چاپ بخش سوم این جستار در ایران امروز کسان بسیاری زبان به نکوهش من گشودند و حتی برخی سخن از "عقب نشینی گام بگام در مقابل تجزیه طلبان" و "استحاله اندیشه های وطنپرستانه" و "استفاده از ادبیات چپهای استالینیست" و ماندهای آن راندند. من از همان نخستین نوشته ام در باره پرسمان قومی ایران همیشه بر این سخن پای فشرده ام که آموزش زبان مادری از حقوق پایه ای شهروندی است و هواداران حقوق بشر، مردمسالاری و گیتیگرایی باید پرچم آنرا نیز در کنار دیگر پرچمهایشان برافرازند. در یک نوشته کوتاه اینترنتی ولی نمی توان بیکباره در باره همه چیز سخن گفت، پس جای آن داشت که در چارچوب این جستار اندیشه خود را در این باره فرونویسم. پس برافراشتن این پرچم نه از سر ترس است و نه از سر "استحاله"، آنچه مرا به نوشتن در اینباره وامیدارد تنها و تنها پایبندی ژرفم به حقوق بشر و حقوق شهروندی است. ما اگر بخواهیم گفتارمان "حق شهروندی" را از پرسمان ملی خود کنار بگذاریم، چیزی جز یک قبیله بزرگ هفتاد میلیونی نخواهیم بود. قبیله گرایی قبیله گرایی است، چه نام این قبیله "قبیله تورکان" باشد، چه قبیله "عربان" و "کردان" و چه قبیله "ایرانیان". آنچه که از یک توده انسانی یک قبیله می سازد، اندیشه ای است که بر سرهای تک تک آن مردمان فرمان می راند، اگر سخن با "من" آغاز شود، نخستین نشانه فرهنگ شهروندی آشکار شده است و اگر با "ما"، باید گمان به فرهنگ قبیله گرایی برد. ما باید با خود روراست باشیم و به این پرسش پاسخ دهیم که «آیا حق شهروندی را پایه و بنیاد مردمسالاری می دانیم یا نه؟» و اگر پاسخ آری است، «آیا آموزش زبان مادری یک حق بی چون و چرای شهروندی هست یا نه؟» و اگر باز هم پاسخ آری است «برای پشتیبانی از این حق تا کجا آمادگی رفتن داریم؟»

آیا هر آنکس که سخن از حقوق قومی میراند یک قبیله گرا است؟ در اینجا می خواهم نمونه ای بیاورم تا سخنم بازتر شود:

محمد صدیق کیبوند از دست اندرکاران سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان، در گفتگویی با "روز آن لاین" از حقوق بشر در کردستان می گوید. آنچه که ارزش این گفتگو را بالا می برد، نگاه او بدون است. کیبوند بدنبال دشمن تراشی و انداختن گناه بر گردن یک قبیله دیگر نیست، او ساختار قانون شکن و سرکوبگر را به چالش می گیرد و به هنگام نیاز، زبان به خرده گیری از خودیها می گشاید: «گروهها و احزاب سیاسی که در قالب اپوزیسیون قرار گرفته اند و نوعی مخالف برنامه های دولت حاکم اند و یا اینکه نقض حقوق بشر توسط حاکمیت را مورد انتقاد قرار میدهند، خود در چارچوب یک گروه و یا یک حزب، حقوق منتقدین و مخالفین خود را رعایت نمی کنند و حتی اعضای ناراضی درون گروه خود را تحمل نمی کنند. انشعابات مکرر و درگیریهای درون گروهی، انتقاد ناپذیری برخی افراد و رهبران این گروهها را آشکار کرده است. ما حتی گزارشهایی از بازداشت افراد ناراضی این گروهها دریافت کرده ایم. ما بعنوان سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان، نقض حقوق بشر را در هر کجا و تحت عنوان و توجیهی که باشد، افشا و مطرح خواهیم کرد، ما همانگونه که موارد نقض حقوق بشر توسط حاکمیت را افشا می کنیم، موارد نقض حقوق بشر در جامعه و مطر و میان گروهها و احزاب را نیز نادیده نخواهیم گرفت.» او یک گام دیگر نیز فراتر می رود و بجای آنکه آسانترین راه را برگزیند و همه گناهها را بگردن "شونیبیسم فارس" و "باستانگرایان" و نامهای خنده آور دیگر بیندازد، راه بسیار دشوار نکوهش همزمان خود را برمی گزیند و می گوید: «ما امروز وضعیت تقابل سنت و مدرنیته را به نوعی در کردستان و در ارتباط با حقوق زنان می بینیم که متأسفانه این تقابل به تراژدی تبدیل شده است.

خودکشی و خودسوزی زنان اعتراضی است به سنت های ستم گرانه که جامعه را به دو قشر فرودست و فرادست تقسیم می کند. مطالبه حقوق انسانی و برابر زنان با مردان نقطه تقابل میراث سنت ها و باورهای است که زن را به مثابه جنس دوم معرفی کرده است. امروز اعتراضات برخی از زنان به شرایط موجود به شکل و شیوه ای انفرادی بروز یافته که با خشونت دیگر افراد و مردان خانواده اغلب مواجه میگردد.» (2)

نمونه دیگر خانم دکتر رویا طلوعی است. او نیز در سخنرانیها و نوشته هایش به حقوق همزیانانش از نگرگاه "حقوق شهروندی" می نگرد و بجای بخش کردن مردم ایران به ایزد و اهریمن و بجای افکندن گناه نابسامانیهای زندگی همزیانانش در کردستان بر گردن "فارسهای شوینیبست" نگاهش را بدرون بر می گرداند و راستی را فاش و آشکار بر زبان می آورد: «سوالی از مردان کرد هم ملیتم دارم. میدانم که همگی شما از این جنایت متأسف و نگرانید اما خود شما تاکنون چند بار متأثر از همان گونه تعصبات با زنان کرد (چه از خانواده خود چه از اجتماع) رفتار کرده اید؟ ... در کردستان عراق که دیگر قدرت در دست یک حاکمیت مرکزی کردستیز نیست که بتوان با انواع دلائل سیاسی و غیر سیاسی فجایع را توجیه و تفسیر کرد. این حاکمیت دیگر حاکمیت مردانه کرد است و باید پاسخگوی تداوم مشکلات زنان کرد باشد. در این حاکمیت مردانه دیدگاههای مردسالارانه کردیست که حکومت میکند.» کسانی مانند خانم طلوعی (تا هنگامی که به همین ارزشها پایبند بمانند) حتی اگر پرچم جدائی خواهی را نیز برافرازند - جدا از اینکه من و دیگران کارشان را درست یا نادرست بدانیم -، آنها نه از سر کینخواهی و دشمن سازی و خواسته های پست قبیله گرایانه، که برای رسیدن به جامعه ای با شهروندان برابر و برخوردار از حقوق شهروندی بدست خواهند گرفت (3).

این بخش را با نمونه ای زیبا از پیوند دو حق شهروندی و انسانی بپایان می برم. روز بیست و دوم خرداد سال هشتاد و چهار زنان ایرانی در برابر سردر دانشگاه تهران گرد آمدند و خواهان برابری حقوقی خود با مردان شدند. در این گردهمایی زنان بسیاری از چهارگوشه کشورمان شرکت جستند و توانسته بودند با بهره گیری از آسانگیری دولت در روزهای پیش از انتخابات رئیس جمهوری صدای خود را بگوش جهانیان برسانند. آنچه که چون نگین زیبایی بر تارک این گردهمایی می درخشید، پارچه نوشته ای بزبان کردی بود (4)، کسانی که دست به چنین کاری زیبایی زده بودند، آگاهی ژرف خود از درونمایه واژه شهروند را بنمایش گذاشته بودند. زنان کرد، همصدا با دیگر همزنجیرانشان از سرتاسر ایران، همان خواسته را به زبانی دیگر فریاد کرده بودند و افسوس من همه از آن بود که هر چه گشتم، نتوانستم در این گردهمایی پارچه نوشته ای نیز به زبانی جز پارسی و کردی ببینم. و چه زیبا می بود اگر زنان آذری و بلوچ و ترکمن و عرب نیز با پارچه نوشته های خود بدانجا می آمدند و آدمی می توانست در آن روز زیبای خردادماه، رنگارنگی فرهنگی و زبانی سرزمین ما را ببیند، و ببیند که این زنان با همه رنگارنگی شان چگونه یک سخن را به چند زبان، ولی همصدا فریاد می کنند. پایفشاری بر بکارگیری زبان مادری اگر برای کین کشی و دشمن سازی و گسترش فرهنگ قبیله ای باشد، نكوهیده و ناپسند است. همین پدیده هنگامی که در چارچوب تلاش برای رسیدن به حقوق شهروندی جای گیرد، زیبا و دلنشین است، هنگامی که سخن آن فرزانه بزرگ را بگوش آویزد:

«حدیث عشق بیان کن، به هر زبان که تو دانی!»

دنباله دارد

1. [فروپاشی از درون، جایگزینی برای جنگ رودرو](#)
2. ["آن سید" و "آن سبی سید"](#)
3. [زبان مادری، زبان رسمی، زبان سراسری](#)
4. [ملت سازی، ملت چیست؟](#)
5. [ملت سازان، پیشینه سازی و بازی با آمار](#)

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد

تابستان هشتاد و شش
مزدک بامدادان

mazdakbamdadan@arcor.de

1. <http://www.iran-3.com/affiche.php?type=messages&id=1489>

2. <http://www.roozonline.com/archives/2007/04/004045.php>

3. <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=9344>

4. <http://www.ilna.ir/images/84-03-22/52.jpg>

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>